



عباس وثوقی لاهیجانی



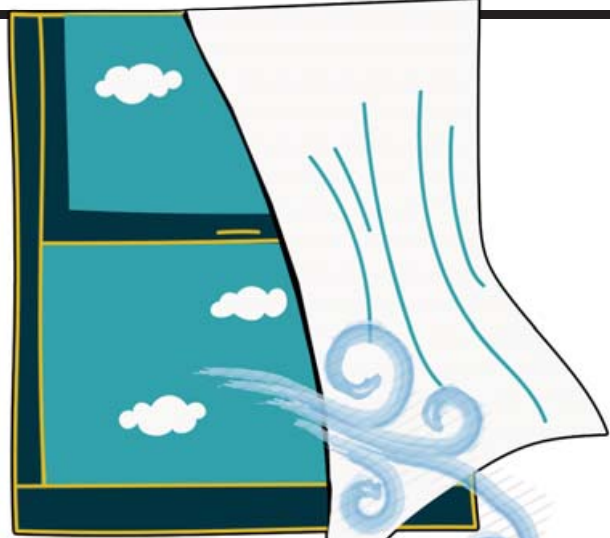
خوراک شب امتحان

خوراک عدسی درست کن. سرانجام نیمه شهریور رسید و شب امتحان یک خوراک عدسی خوشمزه خوردیم. یک هفته بعد، کارنامه قبولی ام را گرفتم و خوشحال از این که اول مهر، به کلاس بالاتر می‌روم، آن را به مامان و بابا نشان دادم. همه با هم خندیدیم و گفتیم: خوراک عدسی، کار خودش را کرد!

چهار هفته پیش بود که مامان ندا موقع آماده کردن نهار، گفت: - پسر من نیمه شهریور نزدیک است. باید کم کم خودت را برای امتحان تجدیدی آماده کنی. مامان ندا راست می‌گفت. در امتحانات خردادماه، روز امتحان ریاضی، بیمار بودم و نتوانستم سر جلسه حاضر شوم و از درس ریاضی تجدید شدم. بابا هم سر سفره نهار تا «عدس پلو» را دید به مامان ندا گفت: عدس، برای تقویت هوش و حافظه خوب است. شب امتحان هم برایش

قایق برگی

صبح، یک برگ افتاد توی حوض ما. حوض فریاد زد: من یک قایق برگی دارم. من گفتم: من هم یک قایق برگی دارم. قایق برگی مرا نگاه کرد و پرسید: من حالا مال کی هستم؟ من قایق را فوت کردم. قایق حرکت کرد. من و حوض خوشحال شدیم و با هم گفتیم: مایک قایق برگی داریم.



باد و نقاشی‌های ما

فریبرز لرستانی (آشنا)



صبح، توی کلاس نقاشی کشیدیم. خانم معلم، نقاشی‌ها را روی میز گذاشت. پنجره باز بود. باد توی کلاس آمد. نقاشی‌ها را دید. خودش را تاب داد و گفت: به به! یکدفعه نقاشی‌ها توی کلاس پخش شدند. ما با صدای بلند خندیدیم. باد ما را نگاه کرد. خوشحال شد. یک سوت بلند کشید و دوباره گفت: به به!